

۲

دیوان شاعران زن

پروین اعتصامی

به کوشش

یدالله جلالی پندری



انشارات فرورید

فهرست

- پیشگفتار..... ۵
- زندگی نامه پروین اعتصامی ۷
- قصیده‌ها ۲۹
- مشویات (قطعه‌ها - تمثیل‌ها)..... ۱۲۱

پیشگفتار

گرچه جز تلخی از ایام ندید
هرچه خواهی سخنش شیرین است

با اینکه هفتادسال از درگذشت پروین اعتصامی (متوفی در ۱۵ فروردین ۱۳۲۰) می‌گذرد و با اینکه ذوق زمانه دگرگونی‌ها یافته است اما اشعار پروین همچنان در میان دوستداران شعر فارسی رواج دارد. علت‌های بسیار برای استمرار رواج شعر پروین می‌توان ذکر کرد اما از آن میان «اصالت احساس» علتی است که با وجود رواج نظریات گوناگون ساختارگرایان و ساختارشکنان می‌توان برای استمرار شعر پروین در میان دوستداران شعر فارسی ذکر کرد و بحث درباره آن البته نیازمند فرصتی دیگر است.

بیست سال پیش از این، در سال ۱۳۷۰ گزینۀ اشعار پروین در مجموعه گزینۀ‌های انتشارات مروارید به کوشش نگارنده انتشار یافت و اکنون که «مروارید» چاپ همه دیوان اشعار پروین را در مجموعه «دیوان‌های شاعران زن معاصر» ترجیح داده است بازبینی اشعاری که همه از روی چاپ برادر پروین، ابوالفتح اعتصامی، صورت گرفته است ضرورت داشت بنابراین در چاپ حاضر بسیاری از اغلاط راه‌یافته در چاپ‌های گوناگون

از رَفعت از چه با تو سُخن گویند
 مَریم بَسی به نام بُود، لکن
 بشناس ای که راهنورد استی
 خودرای می نباش که خودرای
 پاکی گزین که راستی و پاکی
 آنکس بپُرد سود که بی‌آندُه
 اَوّل به دیده روشنی آموز
 پروانه پیش از آنکه بسوزندش
 شیرینی آن که خورد فزون از حد
 ای باغبان، سپاه خزان آمد
 بیمار مُرد بسکه طیبِ او
 عِلْم است میوه، شاخه هستی را
 نیکو نکوست، غازه و گلگونه
 عاقل به وعده بَره بریان
 ای نیک، با بدان منشین هرگز
 گردی چو پاکباز، فلک بَندد
 صیاد را بگوی که پَر مَشکن
 ای آنکه راستی به من آموزی
 خون یتیم دَرکشی و خواهی
 نیکی چه کرده‌ایم که تا روزی
 آنباز ساختیم و شریکی چند
 برداشتیم مُهره رنگین را
 آموزگار خَلق شدیم اما
 بُت ساختیم در دل و خندیدیم

نشناختی تو پستی و بالا را
 رُتبت یکیست مَریم عَذرا را
 پیش از روش، درازی و پهنا را
 رائد از بهشت، آدم و حَوا را
 بَر چَرخ برفراشت مَسیحا را
 آماج گشت فتنه دریا را
 زان پس بسوی این ره ظُلما را
 خَرمن بسوخت وحشت و پَروا را
 مستوجب است تلخی صفرا را
 بس دیر کشتی این گل رعنا را
 بیگاه کار بست مُداوا را
 فَضْل است پایه، مقصد والا را
 نَبُود ضَرور چهره زیبا را
 نَدهد ز دست نُزَل مُهنا را
 خوش نیست وصله جامه دیبا را
 بَر گردن تو عقد تُریا را
 این صید تیره روز بی‌آوا را
 خود در ره کج از چه نهی پا را
 باغ بهشت و سایه طوبی را
 نیکو دهند مُزد عَمَل ما را
 پَروردگار صانع یکتا را
 بگـذاشـتیم لؤلؤ لالا را
 نشناختیم خود الف و با را
 بَر کیش بد، برهمن و بودا را

ای آنکه عزم جنگِ یلان داری
 از خاکِ تیره لاله برون کردن
 ساجر، فُسون و شَعبده انگارد
 در دام روزگار ز یکدیگر
 در یک ترازو از چه رَه اندازد
 همیزم هزار سال اگر سوزد
 بَر بوریا و دَلق، کَس ای مسکین
 ظَم است در یکی قفس افکندن
 خونِ سَر و شَرارِ دلِ فرهاد
 پروین، به روزِ حادثه و سختی

۲

کار مده نفس تبه‌کار را
 کشته نکو دار که موشِ هوی
 چرخ و زمین بنده تدبیرِ توست
 همسر پرهیز نگردد طمع
 ای که شدی تاجر بازارِ وقت
 چرخ بدانست که کار تو چیست
 یار و یبال است تن بی‌تمیز
 گم دهدت گیتی بسیار دان
 تا نزنند راهروی را به پای
 خیره نوشت آنچه نوشت اهرمن
 هیچ خردمند نپرسد ز مَسْت
 روح گرفتار و به فکرِ فرار

اَوّل بسنج قوَت اَعْضا را
 دُشوار نیست ابر گُهرزارا
 نور تَجَلّی و یَد بیضا را
 نتوان شناخت پَشّه و عَنقا را
 گوهرشناس، گوهر و منیا را
 نَدهد شَمیم عودِ مُطْرا را
 نفروخته است اطلّس و خارا را
 مُردار خوار و مُرغ شکرخارا
 سوزد هنوز لاله حَمرا را
 در کار بَند صیر و مُدارا را

دَر صَفِ گل جامه این خار را
 خورده بسی خوشه و خروار را
 بنده مشو درهم و دینار را
 با هُنر آنباز مکن عار را
 بسنگر و بشناس خریدار را
 دید چو در دست توافزار را
 روح چرا می‌کشد این بار را
 به که بسنجی کم و بسیار را
 به که بکوبند سر مار را
 پاره کن این دفتر و طومار را
 مصلحتِ مَرْدُم هُشیار را
 فکَر همین است گرفتار را